



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و نود و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۶ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۴

خاصه تقلیدِ چنین بی حاصلان

خشمِ ابراهیم با بر آفلان

به خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی‌حاصلی که مرکزشان از چیزهای آفل است و با هر باد همانیدگی به این سو و آن سو می‌روند و تقلید می‌کنند. بر ایشان باید خشمگین شد، مانند خشم ابراهیم بر چیزهای آفل که حاضر نشد آن‌ها را در مرکزش بگذارد و از آن‌ها دوری کرد.

نکته: باید مواظب باشیم چیزی را که ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان نیاوریم زیرا آفل و گذراست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۵

عکسِ ذوقِ آن جماعت می‌زدی

وین دلم ز آن عکسِ ذوقی می‌شدی

ذوق و شوقِ جماعتی که با آن‌ها قرین بودم، در دلم بازتاب داشت و من‌ذهنی‌ام را به ذوق می‌آورد، به حدی که خوشش می‌آمد با تقلید از آن‌ها همان کارها را انجام دهد. [از خودمان بپرسیم ما از چه کسی تقلید می‌کنیم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶

عکس چندان باید از یارانِ خوش

که شوی از بحرِ بی‌عکس، آب‌گش



[ای انسان، اگر هنوز من ذهنی داری با یاران فضاگشا مثل مولانا که مرکزشان عدم شده قرین شو و از آن‌ها کمک بگیر.]
از انعکاس و ارتعاش انرژی یاران عاشق و زنده‌شده به حضور، آن قدر باید ذوق و معانی در روح و جان و مرکز تو منعکس شود که دیگر به مرحله بی‌نیازی برسی و بدون واسطه و تقلید، از بحر بدون انعکاس یعنی از دریای یکتایی و عدم، آب رحمت و برکت را بکشی و مستقیم به زندگی وصل شوی.

نکته ۱: اگر ابیات مولانا را تکرار کنیم، به آن‌ها دل بدهیم و صبر داشته باشیم، بر جانمان می‌نشینند و طرز فکر ما را درست خواهند کرد.

نکته ۲: انعکاس به معنای اثر قرین هم هست. در اثر همنشینی با قرین فضاگشا و عدم کردن مرکزمان، ارتعاش ما مثبت می‌شود و نتیجه آن در بیرون نیکی و خیر است. عکس آن نیز مصداق دارد.

نکته ۳: حتی وقتی وضعیت بیرونی مان بد است شکر و صبر را پیشه کنیم و اجازه دهیم خدا به مرکزمان بیاید. من ذهنی را صفر کنیم تا صنع خدا خودش را نشان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷

عکس گاوّل زد، تو آن تقلید دان

چون پیایی شد، شود تحقیق آن

در ابتدای کار روی خود اگر حال خوب و شادی و ذوقی با خواندن ابیات مولانا در تو منعکس شد، آن را مرتبه تقلید بدان. هنگامی که آن حال و ذوق با فضاگشایی پیایی و قرین شدن با مولانا به‌طور دائمی به تو رسید، آن دیگر مرتبه تحقیق و وصل به زندگی است و تو در بحر یکتایی و مرکز عدم ریشه دوانده‌ای و از رحمت خدا بهره‌مند خواهی بود.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸

تا نشد تحقیق، از یاران مبر

از صدف مگسل، نگشت آن قطره در

تا وقتی که با صبر و فضاگشایی، بی‌واسطه به مرتبه تحقیق نرسیده‌ای و به دریای بی‌عکس یکتایی وصل نشده‌ای از مولانا و یاران معنوی خود که روی خودشان کار می‌کنند جدا نشو، زیرا قطره باران تا زمانی که به مروارید تبدیل نشده نباید صدف را ترک کند.

نکته ۱: قرین شدن با جمع بی‌حاصلان و تقلید از آن‌ها پندار کمال ما را تقویت می‌کند و حس امنیتی به ما می‌دهد که کاذب و ناکارآمد است.

نکته ۲: هروقت کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها روی ما تأثیری نگذارد و برحسب آن‌ها در ذهن فکر نکنیم، به مرحله تحقیق رسیده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را

بردران تو پرده‌های طمع را

*سمع: گوش

*طمع: حرص، آز



اگر می‌خواهی چشم و عقل و گوش تو صاف باشد یعنی به وسیلهٔ عدم بینی و بشنوی و با عقل عدم خردورزی کنی، چیزی را که ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاور و فضای درونت را عدم کن. پرده‌های همانیدگی، حرص و طمع را که از طریق آن‌ها می‌بینی، پاره کن و دور بینداز.

نکتهٔ ۱: وقتی چیزی را که ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان می‌آوریم و برحسب آن فکر و عمل می‌کنیم دچار شهوت و طمع آن می‌شویم و دیگر چشم و گوش زندگی در ما از کار می‌افتد.

نکتهٔ ۲: مادامی که به مرکز جسمی عادت کرده باشیم از عدم کردن مرکزمان ترس خواهیم داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و آن آمد پناه

همهٔ انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و کوچک کردن من‌ذهنی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند، درحالی‌که تنها پناهشان مرکز عدم است که آن‌ها را در معرض نسیم جان‌بخش رحمت ایزدی قرار می‌دهد و به کارگاه خدا تبدیلشان می‌کند. بدین ترتیب با آزاد شدن هشیاری‌شان از همانیدگی‌ها، به زندگی زنده می‌شوند.

نکتهٔ ۱: همین‌که شناسایی کنیم آن‌چه را ذهنمان نشان می‌دهد مهم نیست و به مرکزمان راهش ندهیم، فضا خودبه‌خود باز و مرکزمان عدم می‌شود و این پناه ماست، زیرا به وحدت مجدد با خدا منجر می‌شود.

نکتهٔ ۲: اگر انسان‌های دیگر روی ما اثر منفی می‌گذارند به خاطر من‌ذهنی خود ماست.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

گر نه نفس از اندرون راهت زدی

ره‌زنان را بر تو دستی کی بُدی؟

اگر من ذهنی تو با هشیاری جسمی و دید غلطش از درون راه تو را که هشیاری ایزدی هستی نمی‌زد، اگر تو فضا را می‌گشودی، چیزی را که ذهنت نشان می‌داد به مرکزت نمی‌آوردی، با عینک من ذهنی نمی‌دید و به جای عقل جزیی از خرد کل استفاده می‌کردی، من‌های ذهنی دیگر چگونه می‌توانستند بر تو غلبه کنند و به تو مسلط شوند و آزارت دهند؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴

ز آن عَوَانِ مُقْتَضٰی که شهوت است

دل اسیرِ حرص و آز و آفت است

*عَوَان: داروغه، مأمور

*مُقْتَضٰی: اقتضاکننده

بر اثر تلاش آن مأمور خواهش‌گر یعنی من ذهنی که بر حسب سبب‌سازی، هم‌هویت‌شدگی با چیزها و شهوت‌گذاشتن آن‌ها در مرکز و زیاده‌خواهی کار می‌کند، مرکز انسان اسیرِ حرص و طمع و آفت می‌گردد.

نکته: اقتضای مأمور درون ما که من ذهنی است، شهوت و زیاده‌خواهی است؛ تا حدی که اگر نتواند چیزهایش را زیاد کند با خودش و دیگران دشمن می‌شود و دردهای مختلفی را مثل حسادت، خشم، ترس، اضطراب و استرس ایجاد می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

ز آن عَوَانِ سِرِّ شَدِی دزد و تباه

تا عوانان را به قهرِ توست راه

تو بر اثر تکاپوی من ذهنی، آن مأمور مخفی و نماینده شیطان که در درونت پنهان است، دزد و تباه شدی و زندگی ات بر باد رفت، بنابراین من های ذهنی دیگر به راحتی می توانند تو را ناراحت و آزرده خاطر کنند.

نکته: وقتی چیزی را که ذهنمان نشان می دهد و مربوط به بیرون است به مرکزمان می آوریم، در واقع چیزی را از دنیا دزدیده ایم و به جای خدا در درونمان گذاشته ایم، پس دزد و تباه هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷

حَزْمِ آن باشد که ظنِّ بَدِّ بَرِی

تا گریزی و شوی از بَدِّ بَرِی

دوراندیشی و حزم آن است که همیشه به هر چیزی که ذهنت نشان می دهد بدگمان باشی. حواست به خودت باشد و از خود بررسی که در این لحظه در چه وضعی هستی؟ آیا بر حسب من ذهنی، پندار کمال و تقلید از جمع فکر و عمل می کنی یا فضا را باز کرده و مبدل به کارگاه ایزدی شده ای؟ با این شناسایی می توانی از خاصیت های بد من ذهنی فرار کرده و در امان بمانی.

نکته: وقتی از عقل من ذهنی استفاده می کنیم و یک چیز ذهنی را به مرکزمان می آوریم و هشیاری جسمی داریم، این بد است و حتماً درد ایجاد خواهد کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

حَزْمٌ سُوءُ الظَّنِّ كَقِفْتِه سِتْ اَنْ رَسُوْل

هر قدم را دام می دان ای فضول

*فضول: زیاده گو

حضرت رسول فرموده است: «حزم، دوراندیشی و احتیاط به معنای سوءظن و بدگمانی به من ذهنی خویش است.» ای من ذهنی پرگو که دائماً حول همانیدگی های مرکز حرف می زنی، بدان که در هر قدم و هر لحظه یک دام همانیدگی است که می تواند مرکزت را از جنس جسم کند. پس مراقب باش چیزی را که ذهنت نشان می دهد به مرکزت نیاوری. نکته: پریدن از یک همانیدگی به همانیدگی دیگر همراه با سبب سازی ذهن سبب حرف زدن مدام و زیاده گویی می شود و این خصوصیت فضول است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹

رُوْی صَحْرَا هَسْتِ هَمُوَارٍ وَ فِرَاخٍ

هر قدم دامی ست، کم ران اوستاخ

*اوستاخ: گستاخ و بی پروا

ای انسان، صحرای ذهن که تو در آن از یک فکر به فکر دیگر می تازی ظاهراً هموار و گسترده است، اما توجه کن که در هر قدم که چیزی را به مرکزت می آوری یک دام نهاده شده است، بنابراین فضا را باز کن، هشیار باش و این قدر گستاخانه در وادی ذهن پیش نرو تا در دام همانیدگی ها گرفتار نشوی.



نکته ۱: چیزهایی که با شرطی شدگی در ذهن به مرکزمان می‌آوریم ما را به سبب‌سازی وامی‌دارد و از دردی به درد دیگر می‌افتیم. کافی است هرچه ذهن اقتضا می‌کند مهم ندانیم و دنبالش نرویم.

نکته ۲: مدام باید به خودمان سوءظن داشته باشیم و خودمان را بازرسی کنیم که آیا واقعاً از خواب ذهن بیدار شده‌ایم و لحظه‌به‌لحظه فضاگشایی می‌کنیم یا هنوز خوابیم و اجازه می‌دهیم من ذهنی زندگی ما را خراب کند؟

نکته ۳: با خواندن این آیات متوجه می‌شویم که باید قانون جبران را انجام دهیم، دیدمان را درست کنیم و حواسمان به خودمان باشد که داریم اشتباه می‌کنیم یا نه؟ و دنبال درست کردن دیگران هم نباشیم، چراکه ایرادهای خودمان آن قدر زیاد است که مجالی نمی‌گذارد تا به دیگران بیندیشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰

آن بُز کوهی دود که دام کو؟

چون بتازد، دامش افتد در گلو

بُز کوهی که نماد من‌ذهنی و هشیاری بدون ناظر است، در صحرای ذهن می‌دود و با خود می‌گوید در جهان دام کجا بود؟ ولی همین که بدون حزم و فضاگشایی می‌تازد، در دام همانیدگی‌ها و فکرها گرفتار شده، اسیر ذهن می‌گردد.

نکته: ما هم از بدو تولد می‌پرسیم دام کجا بود و خبر نداریم که در دام من‌ذهنی و همانیدگی‌ها اسیر شده‌ایم. درحالی‌که به بیان مولانا حفظ کردن همانیدگی‌ها بعد از ده‌دوازده‌سالگی روا نیست. به همین دلیل والدین باید فرزندانشان را بیدار نگه دارند و تا دیر نشده با آموزه‌های مولانا آشنایشان کنند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۳

کجاست ساقی جان؟ تا به هم زَنَد ما را

بروید از دل ما فکرِ دی و فردا را

*دی: دیروز

خداوندی که ساقی جان است کجاست تا مرکز همانیده و پارک ذهنی ما را به هم بریزد و از دل و جان ما در زمان مجازی، فکر دیروز و فردا را جارو و ما را در این لحظه ابدی جاودانه کند؟

نکته ۱: خداوند ساقی جان در همین جا، همین لحظه و در درون ماست. کافی است با فضاگشایی چیزی را که ذهنمان نشان می دهد مهم ندانیم و به مرکزمان نیاوریم تا صنع او پارک ذهنی مان را به هم بریزد و در این لحظه ابدی ساکنمان کند.

نکته ۲: زمان مجازی گذشته و آینده درواقع به من ذهنی و همانیدگی ها اشاره دارد، چون همین که براساس آن ها بلند می شویم و فکر می کنیم، به زمان مجازی وارد می شویم. درواقع انتظار ما برای این که همانیدگی ها به ما زندگی بدهند ما را وارد گذشته و آینده می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۳

از درون خویش این آوازا

منع کن تا کشف گردد رازها

آوازهایی را که غول من ذهنی با آوردن چیزهای ذهنی به مرکزت از درون تو سر می دهد و سبب دید غلط تو می شود، با فضاگشایی لحظه به لحظه منع کن. چیزی را که ذهنت در این لحظه نشان می دهد به مرکزت نیاور تا آن آوازا خاموش شود و رازها و حقایق زندگی بر تو آشکار گردد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۴

ذکر حق کن، بانگِ غولان را بسوز

چشمِ نرگس را از این کرکس بدوز

ذکر حق کن و چیزی را که ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاور. با فضاگشایی مرکزت را عدم کن و با بلند شدن براساس زندگی، بانگ گمراه‌کننده من‌ذهنی را بسوزان و بگذار زندگی حرف بزند. چشم عدم خود را که چشم من اصلی توست از این کرکس من‌ذهنی فروبند و از طریق هشیاری نظر و با فضای گشوده‌شده بین.

نکته ۱: «ذکر حق کن» به معنای این نیست که با من‌ذهنی خدا خدا کنیم و در ذهن بگوییم: «ای خدا کمک کن»، بلکه به این معنی است که در این لحظه به زندگی زنده شویم.

نکته ۲: هر لحظه که یک جسم را به مرکزمان می‌آوریم، یک غول ذهنی درون ما بالا می‌آید که براساس آن حرف می‌زنیم و عمل می‌کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۶۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۶ گنج حضور، بخش سوم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶

پس تو خود را صید می‌کردی به دام

که شدی محبوس و محرومی ز کام

آن‌گاه که دام پهن می‌کردی تا چیزهای بیرونی را به‌دست آوری و با آن‌ها همانیده شوی، دراصل آن دام موجب صید کردن خودت می‌شد، زیرا با آوردن اجسام به مرکزت دچار شهوت همانیدگی می‌شدی و کم شدن هریک از آن‌ها حالت را خراب می‌کرد. درنتیجه با جذب شدن به ذهن در حبس همانیدگی گرفتار شده و از درست زندگی کردن محروم می‌شدی.

نکته: زندگی درست آن است که اگر چیزی می‌خواهد توجه ذهن را جلب کند و به مرکز ما راه یابد آن را شناسایی کنیم، جذب ذهن نشویم، فضا را باز کرده و همانیدگی را به مرکز راه ندهیم. به‌این ترتیب است که دیگر فکرها سبب آرامش و خوشحالی ما نمی‌شوند، بلکه شادی بی‌سبب از درون جریان یافته و براساس زندگی زنده این لحظه، زندگی می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحبِ دامی بُود

همچو ما احمق که صیدِ خود کند؟!

از ابتدای جهان وجود تا به حال، آیا صاحب تله و دامی به نادانی انسان بوده که برای خود دام بگذارد، هشیاری خویش

را صید کند و به خود درد بدهد؟



[به عبارتی دیگر انسان با همانیده شدن با انسان‌ها و چیزهای دیگر درحالی که گمان می‌برد آن‌ها را شکار می‌کند، خودش به دام آن همانیدگی می‌افتد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸

چون شکارِ خوک آمد صیدِ عام

رنجِ بی‌حد، لقمه خوردنِ زو حرام

تلاش برای به‌دست آوردن و تحت کنترل گرفتن همانیدگی‌ها مانند شکار خوک کاری پُر زحمت است، اما نتیجه‌ای ندارد. زیرا از نظر شرع گوشت خوک حرام است و انسان مجاز به خوردن آن نیست. به بیان دیگر کوشش برای دریافت حس خوشبختی، شادی و عشق از همانیدگی‌ها امری غیرممکن است و انرژی زنده زندگی را تلف می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹

آن که ارزد صید را، عشق است و بس

لیک او کی گنجد اندر دامِ کس؟

تنها چیزی که ارزش تلاش و صید کردن را دارد عشق است و بس. عشق همان عدم نگر داشتنِ مرکز، قرین شدن با زندگی و به وحدت رسیدن با خداوند است. بنابراین انسان در حالت من‌ذهنی و با قرار دادن جسم در مرکزش نمی‌تواند عشق را به دام بیندازد و به پیوند مجدد با زندگی دست یابد.

نکته: برای شکار عشق نباید همانیدگی‌ها را مهم بدانیم، بلکه باید با فضاگشایی و انبساطِ درون به عشق تبدیل شویم و چیزی غیر از خدا را در مرکز قرار ندهیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷

همچو گور کافران، بیرون حُلل

اندرون قهرِ خدا عَزَّوَجَل

*حُلل: زیورها، پیرایه‌ها، جمع حُلّه

*عَزَّوَجَل: گرامی و بزرگ است، از صفات خداوند

مانندِ گورِ کافران که ظاهری زیبا و مجلل دارد، من ذهنی منافق و دروغگو برای جلب تأیید و توجه مردم، ظاهری زیبا از خود ارائه می‌دهد، درحالی که درونش آکنده از قهر خداوند گرامی و بزرگ است.

نکته ۱: از این ابیات متوجه می‌شویم که نباید چشم عدم را به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد و به مرکزمان می‌آورد، بدوزیم. دقت کنیم که در پی صید کردنِ همانیدگی‌ها و خوشبختی خواستن از آن‌ها، خودمان به دام آن‌ها گرفتار نشویم.

نکته ۲: برای بیدار شدن از خواب ذهن باید دست به دست هم دهیم و به یکدیگر کمک کنیم. این کار با من ذهنی میسر نمی‌شود. من ذهنی دائم در حال تحمیل عقایدش به دیگران است و می‌خواهد دیگران را تحت کنترل خود داشته باشد. من ذهنی نه تنها مفهوم کمک را نمی‌فهمد، بلکه به‌عنوان کمک، به دیگران آسیب هم می‌رساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی چاره آن قبض کن

ز آن که سرها جمله می‌روید ز بُن

*بُن: ریشه



اگر یک همانندگی به مرکزت آمد و باعث ایجاد انقباض و درد در وجودت شد، نشان این است که اشکال داری و باید با فضاگشایی به فکر چاره آن باشی. از آن جا که رشد شاخه و برگ از وجود ریشه است، پس اگر همانندگی در مرکزت باقی بماند و ریشه بدواند، باعث ایجاد اتفاقات بد و بروز خصوصیات من ذهنی مانند خشم و رنجش می شود.

نکته: وقتی منقبض می شویم، باید حواسمان را روی خود قرار دهیم تا این انقباض و حال بد فروکش کند و دوباره بتوانیم با استفاده از خرد کل زندگی مان را اداره کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

اگر این لحظه زندگی اتفاقی پیش آورد و تو با بی اهمیتی به آن چه ذهن نشان می دهد، فضا را باز کرده و عدم را به مرکزت آوردی، در این صورت به فضاگشایی و انبساط فضای درونت ادامه بده. و اگر با مداومت در این فضاگشایی به بینشی دست یافتی که سبب ارتعاش تو به زندگی شد، این میوه زندگی را با دوستان و یارانت به اشتراک بگذار و با فضاگشایی و حالت انبساط نزد مردم برو.

نکته: باید توجه داشته باشیم اگر منقبض شویم، از طریق قانون قرین روی دیگران تأثیر منفی خواهیم گذاشت. اما با فضاگشایی و عدم قضاوت، مقاومت، پندار کمال و «می دانم» من ذهنی می توانیم به زندگی ارتعاش کرده و در نتیجه دیگران را هم بهره مند سازیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چون که قبضی آیدت ای راهرو

آن صلاح توست، آتش دل مشو

*قبض: گرفتگی، دلتنگی و رنج

*آتش دل: دل سوخته، ناراحت و پریشان حال

پس ای کسی که می خواهی با فضاگشایی به مقصود آمدنت که زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است بررسی، اگر زندگی دل گرفتگی یا قبضی را برای پیش آورد، واکنش نشان نده و با خشمگین شدن باعث بالا آمدن درد نشو، چراکه این به صلاح توست و زندگی می خواهد عیبی را در تو نشان دهد، بنابراین با فضاگشایی، عدم کردن مرکز و پذیرش مسئولیت چاره‌ای برای آن بیاب.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

چون که قبض آید تو در وی بسط بین

تازه باش و چین میفکن در جبین

*جبین: پیشانی

اگر اتفاقی باعث بروز انقباض و ناراحتی در تو شد، در آن ماجرا بسط را ببین، یعنی فضا را باز کن و با راندن همانیدگی‌ها عدم را به مرکزت بیاور. پس با بی اعتبار کردن آن چه ذهن به صورت درد نشان می دهد تازه باش، یعنی برحسب من ذهنی فکر و عمل نکن و با خشمگین شدن و واکنش نشان دادن چهره‌ات را درهم نکن.



نکته: با توجه به ابیات اخیر که حول محور «قبض» بود درمی‌یابیم تا زمانی که در من ذهنی باشیم، زندگی پیغام خود را تنها از طریق قبض به ما می‌رساند تا متوجه شویم اشکال داریم و باید به فکر چاره باشیم. پس باید فضا را باز کرده و به من ذهنی، وجود همانیدگی در مرکز و زندگی خواستن از آن‌ها اعتراف کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

لیک حاضر باش در خود، ای فتی

تا به خانه او بیابد مر تو را

*فتی: جوان مرد، جوان

ای جوانمرد، اگر در اثر آوردن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت، زندگی قبض و ناراحتی برایت پیش آورد، تو به صورت انسان فضاگشا و ناظر بر ذهنت حاضر و آماده باش تا خداوند که به خانه دلت می‌آید تو را و دراصل خودش را پیدا کند و پیغامش را به تو برساند.

نکته ۱: پیغام خداوند این است که ما اشکال داریم و باید تمرکز را روی خودمان قرار دهیم و علت قبض را در خود جست‌وجو کنیم.

نکته ۲: باید بدانیم روند کار کردن روی خود و زنده شدن به حضور به این سادگی هم نیست که مثلاً شخصی ورد و دعایی بخواند و ما به حضور زنده شویم، بلکه باید با خواندن این ابیات آگاهی لازم برای شناسایی اشکالات خود را به دست بیاوریم و تمام حواسمان به خودمان باشد. هرچند ممکن است در این مسیر و در تلاش برای زنده شدن به زندگی، اشتباه هم داشته باشیم، ولی با مداومت در این راه و همچنین تکرار ابیات می‌توانیم به مقصود خود که زنده شدن به زندگی است نائل شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴

ورنه خَلَعَت را بَرَد او بازپس

که نیابیدم به خانه هیچ کس

*خَلَعَت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه

وگر نه خداوند لباس حضور را برمی‌دارد و می‌برد و می‌گوید: «چون آن انسان را در خانه، مرکز عدم، نیافتیم، نتوانستیم لباس حضور را به او بپوشانیم و پیغام را بدهیم، چراکه او در من ذهنی مشغول دیدن اتفاقات با عینک همانیدگی‌ها بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمان‌خانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیف نو آید دوان

*ضیف: مهمان

ای جوان، این تن و چهار بُعد تو مانند مهمان‌خانه است که هر لحظه پیغام جدید به صورت یک فکر و یا همانیدگی که ذهن نشان می‌دهد دوان دوان به مرکزت می‌آید.

[این پیغام را زندگی مهیا کرده و دقیقاً به آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد و اشکال توست احتیاج داری و باید از دانش بی‌نهایت زندگی استفاده کرده و پیغام آن را دریافت کنی.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مبادا از اتفاق این لحظه منقبض شده، گله و شکایت کنی و بگویی این اتفاق در گردنم ماند و حالم را خراب کرد، در این صورت بدون این که پیغامش را دریافت کنی باز می‌گردد و به دیار نیستی می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب‌وش

در دلت ضیف است، او را دار خوش

هرچه از جهان غیب به صورت قضا و کن‌فکان به سوی تو می‌آید در دلت مهمان است. پس با فضاگشایی و مرکز عدم از آن پذیرایی کن تا پیغام زندگی را دریافت کنی.

نکته ۱: زندگی بیشتر از همه با انقباض و بی‌مرادی پیغامش را به ما می‌دهد، چون اگر بی‌مراد نشویم به زندگی با افکار همانیده ادامه داده و زندگی خود را خراب می‌کنیم. پس تکرار این ابیات کلیدی بسیار مهم است.

نکته ۲: ما در من‌ذهنی با پریدن از یک فکر به فکر همانیده دیگر در هپروت ذهن فرومی‌رویم. تنها چیزی که برایمان مهم است خوشی‌های مصنوعی است که با تأیید و توجه از مردم و نشان دادن همانیدگی‌هایمان به آن‌ها کسب می‌کنیم. غافل از این که این هپروت ذهن حاصلی جز بدبختی و فلاکت و در نتیجه قهر خدای عزوجل نخواهد داشت.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com